

هستی‌شناسی از دیدگاه علامه طباطبایی و آثار و نتایج تربیتی آن

رضا علی نوروزی *

مهديه كشاني **

چکیده

این تحقیق به دنبال بررسی دیدگاه فلسفه هستی‌شناسی علامه طباطبایی و آثار و نتایج تربیتی آن است. در واقع هدف این پژوهش تبیین مسائل اساسی مربوط به ابعاد هستی از دیدگاه علامه طباطبایی و برخی از مهم‌ترین آثار تربیتی آن در خصوص عناصر نظام تعلیم و تربیت است. روش کار در این مقاله به صورت توصیفی-تحلیلی و با مراجعه به منابع دست اول و منابع کتابخانه‌ای صورت گرفته است. در این مطالعه، ضمن تبیین دیدگاه هستی‌شناسی علامه یعنی رویکرد فلسفی که روش معرفت‌شناختی آن حاصل شناخت خدا، انسان و جهان است. با تشریح مقوله‌های مطرح در حوزه نگرش هستی‌شناسی مدنظر علامه طباطبایی، ارائه تعلیم و تربیت مرتبط با این مباحث به صورت یک چارچوب پیشنهادی در قالب اهداف، برنامه درسی و روش‌ها مورد بحث قرار گرفته است. نتایج حاصل عبارت‌اند از:

- ۱- اهداف شامل سطوح مختلف هدف غایی توحیدی و اهداف واسطه‌ای اعتدال‌گرایی و همه‌جانبه‌گرایی می‌باشد.
- ۲- برنامه درسی شامل توجه به مشخصات برنامه درسی، محتوای برنامه درسی، آسیب‌شناسی برنامه درسی و شعب علم می‌باشد.
- ۳- روش‌های تعلیم و تربیت شامل روش‌های فردی و اخلاقی، روش‌های علمی و روش‌های اجتماعی می‌باشد.

واژگان کلیدی: علامه طباطبایی، هستی‌شناسی، خدا، انسان، جهان، نتایج تربیتی.

*. استادیار گروه علوم تربیتی دانشگاه اصفهان، nowrozi.r@gmail.com

** کارشناس ارشد تاریخ و فلسفه آموزش و پرورش، mahdiyeh.keshani@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۲/۱۵ تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۳/۱۶]

مقدمه

هستی و جهان آفرینش مظهر صُنع الهی و عظمت خالقیت حضرت حق است. در این مضمون، ما از دو وجود صحبت می‌کنیم: یکی خالق و دیگری مخلوق. البته با داشتن نگاهی عرفانی به عالم هستی، این دوگانگی نیز از بین می‌رود و همه جهان در ذات حق ذوب خواهد شد. اما برای حصول معرفت دقیق‌تر، ناگزیر خواهیم بود که با دیدی فلسفی و به طور مجزا به اجزاء عالم نگاه کنیم تا از این طریق، پی به عناصر عالم و روابط بین آن‌ها ببریم. در کلی‌ترین نگاه، سه وجود و هستی از یکدیگر قابل تفکیک خواهند بود: خدا، انسان و جهان. دلیل اینکه هستی مخلوقات خود به دو قسمت انسان و جهان تقسیم شده است، این است که به نص آیات قرآنی و روایات اهل بیت(ع)، وجود انسان با دیگر موجودات جهان متفاوت بوده و نسبت به آن‌ها برتری‌های بسیاری دارد. این برتری حتی از عالم خاکیان فراتر رفته و افلاکیان را نیز دربرمی‌گیرد؛ به گونه‌ای که شایستگی نام «اشرفیت مخلوقات» و «خليفة اللهی» به خود گرفته و بار امانت الهی و اسماء الحسنی‌ای را به دوش می‌کشد که فرشتگان نیز قادر به درک آن نیستند.

این سه بُعد وجودی و روابط حاکم بر آن‌ها در هر مکتب فکری به گونه‌ای تعریف می‌گردد. در برخی جریان‌های فکری همچون ماتریالیسم، رأس این هرم وجودی که خداوند است، حذف شده و تنها انسان و جهان پیرامونش مورد مطالعه قرار می‌گیرد. حتی در این مشرب فکری، آغاز و انجام جهان به گونه‌ای متفاوت و مبهم تعریف می‌شود. در دیگر مکاتب فکری هم که هر سه عنصر وجود دارند، باز هم تفاوت‌های بسیاری مشاهده می‌شود، اعم از اینکه در رأس هرم خدا یا خدایان وجود دارند و تدبیر جهان را به دست گرفته‌اند و یا اینکه انسان چه ویژگی‌ها و خصوصیتی دارد و یا اینکه در نهایت جهان به کجا ختم می‌شود؟ آیا جهان دیگری نیز وجود دارد؟ آیا قانون تناسخ بر این عالم حکمفرماست؟ در میان تمام این نظریات که گاه تضادهای بسیاری با هم دارند، آن نظریه‌ای استوارتر و قابل‌اعتمادتر است که از جانب خالق جهان ترسیم شده باشد؛ زیرا تنها اوست که به جزئیات آفرینش مخلوقات آگاهی دارد و می‌داند قوت و ضعف‌های هر جزء این نظام چیست؟ تنها خداست که می‌تواند این ویژگی‌ها را برای انسان ترسیم نموده و تنها اوست که می‌تواند خود را برای آدمیان که به صفت تفکر فضیلت یافته‌اند معرفی نماید، آن هم در حد و وسع آن‌ها. در اینجا است که یگانه تابلوی زیبا و کامل هستی تنها در مکاتب و حیانی به خوبی ترسیم می‌شود.

خدا در اندیشه علامه طباطبایی

باید دانست این مسئله که برای عالم صانعی است و این که این صانع یگانه است، از قدیم‌ترین مسائلی است که در بین متفکران در این‌گونه مسائل دایر و رایج بوده، و فطرتشان آنان را به این حقیقت رهنمایی نموده است، حتی آیین بت‌پرستی هم که بنایش بر شرک است زمانی که حقیقت معنایش مورد

دقت قرار می‌گیرد معلوم می‌شود که این آیین هم در آغاز پیدایش بر اساس توحید صانع و این که بت‌ها شفیع در نزد خدایند بنا شده است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۱۵۴). مسائل الهی آنگاه که به شکل فلسفی طرح می‌شوند ترتیب و نظم خاصی دارند که باید پیروی شود، اما هنگامی که از طریق سائقه عشق فطری و یا از طریق علمی و مطالعه در آثار و معقولات در جستجوی این مسائل هستیم وضع چنین نیست. بر همین اساس، در سلوک فلسفی ابتدا وجود واجب‌الوجود مورد بحث می‌باشد و پس از اثبات این مطلب به دیگر مباحث، از جمله صفات و افعال خداوند پرداخته می‌شود، درست مانند مسائل ریاضی که باید مرحله به مرحله طی شود و مراحل ابتدایی پایه و مقدمه مراحل بعدی قرار می‌گیرد (مطهری، ۱۳۸۵، ص ۱۴۹-۱۴۷). به عبارتی روند مطالعات در مباحث خداشناسی روندی از کل به جز دارد.

علامه طباطبایی اعتقاد دارد بحث از خداوند ذاتی بشر بوده و مقتضای فطرت او می‌باشد. فایده چنین بحثی هم اجمالاً اثری است که با انجام یافتن آن پیدا می‌شود که همانا آگاهی یافتن به یکی از کاوش‌های عقلانی و فکری بشر و دستیابی به آرامش روحی، پشتوانه اخلاقی و عدالت اجتماعی در سایه اعتقاد و ایمان به خداست (طباطبایی، بی‌تا، ص ۸). حال که این بحث فطری بشر است و برای او مفید فایده می‌باشد، اساساً این سؤال مطرح خواهد شد که خدا چیست و دارای چه صفات و افعالی می‌باشد؟ علامه طباطبایی در مباحث هستی‌شناسی خود بیان می‌کند که: «خدا منزّه است از آنچه توصیفش می‌کنند، مگر بندگان مخلص او». این کلامی است که خداوند در قرآن به بندگان خود گوشزد می‌نماید و در رابطه با شناخت صفات خدای تعالی باید به آن توجه نمود. لذا این بنده ناچیز هم ادعا نمی‌کند که با عقل خویش به کنه ذات و صفات خدا احاطه دارد، بلکه اعتراف می‌کند به اینکه آنچه را که به عقل خود برای او اثبات می‌کند غیر آن چیزی است که در خدای تعالی است و خدای تعالی بزرگ‌تر از آن است که حدی او را در خود محدود سازد و چنین مفاهیمی نمی‌تواند آیینه وجود بیکران پروردگار باشد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۶۸).

پس از بیان مقدمه فوق می‌توان در وصف خداوند چنین گفت که: خدای جهان یکی است و همه کمالات هستی را دارد، چرا که علت فاعلی باید دارای کمالی باشد که به معلول خود می‌دهد و ناچار حکم خواهیم کرد که بخشاینده هستی، همه کمالات هستی را داراست (ندایی به نقل از طباطبایی، ۱۳۷۵، ص ۱۳۲). این کمالات در یک تقسیم بندی شامل سه دسته است: ۱- صفات ذاتی یا ثبوتی که بر اساس معارف دینی شامل پنج صفت است: حیات، قدرت، علم، سمع و بصر (طباطبایی، بی‌تا، ص ۲۸۸). ۲- صفات سلبی مانند فقر که در وجود خداوند راه ندارد. ۳- صفات نسبی مانند خلقت زمانی. منظور علامه از صفات نسبی آن صفاتی است که عین ذات نیستند، بلکه هر کدام بیانگر فعلی از افعال خداوندند و در رابطه با موجودات امکانی می‌باشند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۴۶۱). احکام و افعال الهی هم که منشأ گرفته از این صفات هستند؛ دارای غرض و هدف خاص می‌باشند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۲، ص ۹)، به گونه‌ای

که برای کارهای تشریحی خدای تعالی مصلحت و غرضی، و برای اوامر و نواهی حسن و قبحی هست. الا اینکه خدای تعالی هر چه را که تشریح می‌کند از روی احتیاج نیست، بلکه تفضل بر بندگان است تا بدین وسیله حوائج آنان را بر طرف سازد. وقتی مطلب از این قرار باشد جای آن هست که عقل در اطراف احکام تشریحی خدا بحث نموده در پی جستجوی مصالح و مفاسد و حسن و قبح افعال بر آید، لیکن نه برای اینکه خدای تعالی را محکوم به حکم خود نموده به چیزهایی امر و از اموری نهی کند، بلکه چون می‌بیند پروردگارش شرایع و سنی برایش تشریح کرده و از او خواسته تا در برابر عظمتش به مراسم عبودیت قیام کند. لذا فکر می‌کند آیا معقول است چنین پروردگاری حکمی را بدون دلیل متوجه او سازد و یا عذری را بدون دلیل از او بپذیرد و یا بی‌جهت جزا و پاداشش دهد؟ در این رابطه، عقل می‌تواند خصوصیات فعل خدا را درک نموده و در این باره مجهولاتی را کشف نماید، و اگر عقل چنین قدرتی نمی‌داشت این همه در قرآن کریم امر به تعقل، تذکر، تفکر، تدبیر و امثال آن نمی‌کرد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۸، صص ۶۷-۷۱).

رابطه خداوند با مخلوقات (جهان آفرینش و انسان)

صحبت از رابطه خداوند با مخلوقات و جهان آفرینش بس گسترده است، چون اساساً همه مخلوقات عین ربط با خالق خود می‌باشند و هرچه در مورد آن‌ها تصور شود، از ناحیه خالق جهان است. اما به منظور درک این روابط، تقسیم بندی و انفکاک لازم است که در اینجا به دو بخش خلقت و تدبیر قابل تقسیم می‌باشد. در رابطه با خلقت باید گفت که: سر آغاز هر نعمت، مسئله خلقت است و وجودی که از ناحیه خدای تعالی به موجودات افاضه می‌شود در حقیقت رحمتی است که از ناحیه خداوند به موجودات افاضه می‌گردد و در اصل از هر صورت و محدودیت و اندازه خالی می‌باشد، و از ناحیه خود موجودات است که محدود به حدود و دارای اندازه می‌شوند (همان، ج ۱۱، ص ۴۶۲). خدای سبحان در امر خلقت، بدیع و پدید آورنده بدون الگوی آسمان‌ها و زمین است و آنچه را خلق می‌کند، بدون الگو خلق می‌کند، پس هیچ چیز از مخلوقات او الگویی سابق بر خود نداشته است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۹۱). باید توجه داشت که خلقت موجودات تنها به زمان انشاء آن‌ها خلاصه نمی‌شود، بلکه همه خلائق هر لحظه محتاج خلقت جدید می‌باشند. مثل این امر همچون نورانیت یک مکان توسط منبع نور است که اگر لحظه‌ای این منبع نور خاموش شود، ظلمت همه جا را فرا می‌گیرد (همان، ج ۱۵، ص ۱۶۸). حال باید پرسید این خلقت با این همه عظمت و بزرگی با چه هدفی صورت گرفته و غرض از آن چیست؟ خود خداوند غرض‌های متعددی را برای خلقت جهان و انسان برشمرده؛ اما آنچه همه هدف‌ها به آن باز می‌گردد همانا توحید و کلمه الله است که ماهیت از اوایی و به سوی اوایی جهان را نشان می‌دهد. در این حرکت نیز جهان و انسان ناچار از طی اهدافی واسطه‌ای می‌باشند که برخی از آن‌ها عبارت‌اند

از: عبادت و حقیقت عبادت همانا معرفت نسبت به خداوند است، پس معرفت نیز یک هدف متوسط است (نقدی عشرت آباد به نقل از طباطبایی، ۱۳۷۲، ص ۴۳). همچنین برای خدای تعالی دو غایت در خلقت انسان است: اول اینکه رحمتش شامل حال انسان‌ها گشته و همه را به بهشت ببرد، و غایت دیگر اینکه اهل خسران و شقاوت را به دوزخ ببرد با وجود اینکه ایشان را برای بهشت خلق کرده، ولی غایت اولی غایتی است اصلی، و غایت دوم غایتی است تبعی و ضروری (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۴۳۸).

پس از بحث در مورد خلقت جهان از جانب خداوند، موضوع چگونگی تدبیر عالم مطرح می‌شود که خداوند چگونه عالم را به بهترین شکل تدبیر می‌کند؟ اساساً خلقت و تدبیر ملازم یکدیگرند؛ و حقیقت تدبیر عبارت است از خلقت بعد از خلقت، اما خلقت هر چیزی با رعایت خلقت‌های قبل و بعد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۶، ص ۱۹۷). تدبیر الهی در مورد جهان هستی از مجاری خاصی صورت می‌گیرد که دو شاهراه اصلی آن شامل هدایت و افاضه رحمت (اعطای رزق) می‌شود. هدایت الهی در مورد همه موجودات جهان است که از آن تحت عنوان هدایت عامه (تکوینی) نام برده می‌شود (همان، ج ۲۰، ص ۱۹۸). در کنار این نوع هدایت، انسان به دلیل داشتن ویژگی ممتاز عقل و اختیار، نیازمند نوع دیگری از هدایت نیز هست که از آن تحت عنوان هدایت خاصه (تشریحی) نام برده می‌شود و توسط ارسال رسل و کتب الهی صورت می‌پذیرد (همان، ج ۶، ص ۴۹۰). رزق هم از دیگر مجاری اصلی رابطه خداوند با مخلوقاتش می‌باشد که به دو بخش رزق عمومی و خصوصی تقسیم می‌شود زیرا رزق رحمتی است از خدای بر خلق و همانطور که رحمت دو قسم است: اول: رحمت عمومی که شامل همه خلق می‌شود، چه مؤمن و چه کافر، چه انسان و چه غیرانسان. دوم: رحمت خاصه که در طریق سعادت انسان صرف می‌شود، نظیر ایمان و تقوا، و بهشت. رزق خدا هم دو قسم است: یکی رزق عمومی که عطیه عامه الهی است، و تمامی روزی‌خواران را در بقای هستی امداد می‌کند، و قسم دوم آن رزق خاص است که در مجرای حلال واقع می‌شود و آنچه را شامل می‌شود که نزد خدا برای آخرت مؤمنین به تنهایی ذخیره شده است (همان، ج ۱۸، ص ۱۱۰).

انسان در اندیشه علامه طباطبایی

مسئله انسان یکی از موضوعاتی است که از قدیم الایام ذهن بشر، به خصوص فلاسفه و اندیشمندان را، به خود مشغول کرده است و همواره یکی از دغدغه‌های اصلی متفکران بوده تا با شناخت آن، بینش خود را نسبت به وجود و هستی گسترش دهند. مسئله شناخت انسان یک مسئله کلی بوده و تمام علوم کوشیده‌اند که از منظر خود بدان بپردازند. ضرورت بحث انسان از آنجایی مطرح است که مسئله انسان و چیستی و هستی او و آنچه وابسته به آن است مسئله کوچکی نبوده و تمام ابعاد زندگی یک فرد را دربرمی‌گیرد. و از آنجایی که در معارف دینی ما آمده است که هر کس خود را شناخت خدای خود را نیز شناخته، لذا نقطه شروع خداشناسی

نيز در خودشناسي مي‌باشد. اولين مطلبي كه در بحث از انسان‌شناسي قابل‌تأمل و بررسي مي‌باشد اين است كه انسان از كجا آمده و به كجا رهسپار خواهد بود. پاسخ به اين سؤال است كه هدف‌گذاري امر تربيت و شيوه‌هاي آن را براي برنامه‌ريزان تا حدودي روشن مي‌نمايد. به زعم علامه، انسان‌هايي كه امروزه در روي كره زمين قرار دارند همگي از طريق تناسل منتهي مي‌شوند به يك زن و شوهر معين و سرشت آن‌ها از گل شكل يافته است. خلقت انسان به اين گونه آغاز شده و مراحل را سپري مي‌كند (ربيعي به نقل از طباطبائي، ۱۳۶۳، ص ۵۷-۶۱) و امر تربيت در مرحله‌اي كه آدمي در دنياي مادي قرار دارد، كارساز مي‌باشد. آدمي در دنيا مراحل از رشد را طی می‌کند كه به نظر علامه (به نقل از شيخ بهايي) پنج دوره است و هر دوره ويژگي‌هاي خاص خود را دارد: ۱- كودكي (لعب): چون انسان تا كودك است حريص در لعب و بازی است. ۲- نوجواني (لهو): همين كه به حد بلوغ مي‌رسد و استخوان‌بنديش محكم مي‌شود علاقه‌مند به لهو و سرگرمي‌ها مي‌شود. ۳- جواني (زينت): پس از آنكه بلوغش به حد نهايت رسيد، همواره به فكر اين است كه به زيبايي و آرايش خود بپردازد. ۴- ميانسالي (تفاخر): بعد از اين سنين، به حد كهولت مي‌رسد آن وقت است كه (ديگر به اين گونه امور توجهي نمي‌كند، و برآيش قانع‌كننده نيست، بلكه) بيشتر به فكر تفاخر به حسب و نسب مي‌افتد. ۵- پيري (تكاثر): چون سالخورده شد همه كوشش و تلاشش در بيشتر كردن مال و اولاد صرف مي‌شود (طباطبائي، ۱۳۸۶، ج ۱۹، ص ۲۸۹). پس از گذران اين مراحل، زندگي انسان وارد مرحله حقيقي خود شده كه هدف مرحله قبلي هم در اين مرحله نهفته است. آن هم رسيدن به سعادت و يا شقاوت در حيات پس از مرگ كه خود شامل برزخ و قيامت مي‌باشد و هر يك لوازم خاص خود را دارد (همان، ج ۱۷، ص ۴۰۸). تربيت انسان براي حيات حقيقي نيازمند شناخت مختصات وجودي او مي‌باشد كه خود شامل فطريات و ويژگي‌هاي انسان است كه در ادامه به برخي از مهم‌ترين آن‌ها اشاره شده است.

انسان مانند ساير انواع مخلوقات مفسور به فطرتي است كه او را به سوي تكميل نواقص، و رفع حوائجش هدايت نموده، و به آنچه نافع براي اوست، و به آنچه براهش ضرر دارد ملهم کرده است (همان، ج ۱۶، ص ۲۶۸). برخي از فطريات اساسي انسان عبارت‌اند از: ۱- خداشناسي: انسان بالفطره خداشناس است (همان، ج ۱۷، ص ۳۶۹). ۲- حق‌گرايي: انسان‌ها فطرتاً مطبوع و مفسور بر طلب حق‌اند و به فطرت خود رشد و رسيدن به واقع را طالب‌اند (همان، ج ۱۰، ص ۷۹). ۳- بقا طلبی: آدمي بالفطره به چيزي كه آن را باقي و ماندگار بداند دل مي‌بندد (همان، ج ۱۳، ص ۴۳۲). ۴- زيبايي دوستي: انسان فطرتاً اين طور است كه حسن و جمال را دوست دارد و به سويش مجذوب مي‌شود و معلوم است كه هر چه آن حسن بيشتر باشد اين جذبه شديدتر است (همان، ج ۱۷، ص ۳۸۰). ۵- علت‌جوئي: اعتماد و طمأنينه به علت، امري است فطري (همان، ج ۱، ص ۳۱۸). ۶- تعليم پذيري: اين كه «من محتاج به مربي هستم كه تربيتم كند» از علوم فطري بشر است (همان، ج ۸، ص ۴۰۵). ۷- مدني‌گرايي: توجه به تشكيل اجتماع به منظور رفع حوائج از فطريات انسان است (همان، ج ۲، ص ۹۹). اين فطريات اساسي در کنار ويژگي‌هاي

که انسان دارد، می‌تواند میانی تربیت او را سازمان‌دهی کند. برخی از اساسی‌ترین ویژگی‌هایی که علامه به آن‌ها اشاره دارد عبارت‌اند از: ۱- دو بعدی بودن انسان: شامل جسم و روح که البته حقیقت آدمی متشکل از روح اوست (طباطبایی، ۱۳۴۸، ص ۹۹)؛ ۲- دو وجهی بودن روح: به معنی قابلیت داشتن روح آدمی در سیر به دو جهت متضاد شقاوت و سعادت (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۱۲۴)؛ ۳- داشتن اختیار و اراده که از ملزومات ویژگی قبلی است (همان، ج ۴، ص ۵۱)؛ ۴- عقل و تعقل: صفت اراده و اختیار زمانی که تحت حکومت عقل قرار گیرد، آدمی را به مسیر سعادت خویش هدایت می‌کند. خداوند انسان را به واسطه اعطای عقل تکریم نموده که به هیچ موجود دیگر داده نشده است (به جز ملائکه) (همان، ج ۱۵، ص ۷۶)؛ ۵- داشتن مقام خلیفه الهی: همه خصوصیات که بیان شد در کسب صفت خلیفه الهی انسان و تعلیم اسماء به او دخیل می‌باشند (همان، ج ۱۳، ص ۲۱۸). البته شدت و ضعف برخی از این خصوصیات در دو جنس انسان به گونه‌ای متفاوت است به طوری که خداوند خلقت زن را لطیف‌تر قرار داده است (طباطبایی، ۱۳۵۴، صص ۹۳-۱۱۳) و در مقابل حیات مرد، حیاتی تعقلی‌تر است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۴۱۵). طبیعت انسانیت هم در حیات تکوینی و هم اجتماعی نیازمند به ابراز شدت، و هم محتاج به اظهار مودت است، و این دو خصلت دو مظهر از مظاهر جذب و دفع عمومی در مجتمع بشری است. روی این حساب دو طایفه مرد و زن از نظر وزن و از نظر اثر وجودی در ساختمان این مجتمع بشری با هم متعادل‌اند (همان، ج ۴، ص ۴۰۶). مجتمعی که یکی از ملزومات حیات آن وجود همین اختلاف‌هاست و برای هماهنگی و برقراری تعادل بین ارکان آن نیازمند وضع قوانین است و از منظر علامه طباطبایی بهترین قانون برای تربیت اجتماع انسانی همان دین یا قانون الهی است (همان، ج ۱۲، ص ۴۷۷).

رابطه انسان با دیگر ابعاد هستی‌شناسی (خدا و جهان طبیعت)

رابطه انسان با خدا که نگاهی از جهت معلول به علت است؛ سراسر فقر و احتیاج است و دمی نیست که بتوان تصور کرد بنده‌ای خالی از احتیاج و فقر وجودی باشد. این رابطه که تکوین جهان بین انسان و خالقش برقرار نموده، با مرگ و بازگشت به سمت خداوند کامل می‌شود (همان، ج ۸، ص ۶۷). در بخش دیگر از رابطه انسان با خداوند، می‌توان از روابط تشریحی نام برد که خود خداوند مجاری آن را برای انسان تبیین نموده و از او خواسته که این‌گونه با پروردگار خود رابطه برقرار نماید، چراکه انسان در همه چیز خود محتاج راهنمایی و هدایت خالق خود می‌باشد. دو شاهراه اصلی این ارتباط، شناخت خدا و ایمان و بندگی او می‌باشد. در مورد چگونگی شناخت و علم محدود به نامحدود (مخلوق به خالق) باید گفت: محدود به اندازه خود به نامحدود علم پیدا می‌کند، مانند دریچه‌ای که نور به آن می‌تابد و به اندازه خود نور می‌گیرد. لذا مقصود از محال بودن شناخت خداوند که در بیانات دینی بدان اشاره شده است، شناخت کامل و معرفت به کنه

ذات او می‌باشد. اما معرفت و شناخت خدا یک شناخت بدیهی و از آشکارترین بدیهیات است و آنچه مانع شناخت او می‌شود چهل و نادانی نیست بلکه غفلت و بی‌توجهی است (طباطبایی، ۱۳۶۶، صص ۷۰ / ۹۲). پس از اینکه انسان حق را شناخت، بر حسب فطرت پاک خود به آن ایمان خواهد آورد. ایمانی که سرچشمه بسیاری از تحولات در زندگی او خواهد بود (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۱۸۶). البته همانطور که هر اعتقادی اثری در پی خواهد داشت، ایمان نیز در قالب بندگی بروز خواهد کرد. مجاری این بندگی نیز از جانب خداوند به خوبی تبیین شده است تا از این طریق انسان بتواند رابطه خود را با خالق جهان به بهترین نحو تنظیم نمایند. عبادت، شکر نعمت و توبه از جمله روابط تشریحی مخلوق با خالق می‌باشند.

رابطه انسان با جهان پیرامون خود نیز رابطه‌ای تنگاتنگ و دوسویه است، به گونه‌ای که هم انسان جهان پیرامون خود را تحت تأثیر قرار می‌دهد، و هم جهان اطراف بر روی انسان و زندگی او تأثیرگذار است. رفع احتیاج و کسب انتفاع (همان، ج ۱، ص ۵۹۹) از جمله مهم‌ترین مجاری ارتباطی انسان با جهان پیرامون خود می‌باشد. به این معنی به خوبی در لسان دین و در بیان ابزار و وسیله بودن دنیا اشاره شده است. از سوی دیگر، تقدیر الهی انسان را طوری ریخته‌گری کرده، که با سایر موجودات زمینی و آسمانی، مرتبط و پیوسته باشد، چیزی که هست، اثر انسان در سایر موجودات بیشتر، و دامنه تأثیرش در آن‌ها وسیع‌تر است. برای اینکه انسان، علاوه بر اینکه اشتراکاتی با دیگر موجودات دارد، مجهز به فکر و ادراک است (همان، ج ۱، ص ۱۷۴). در نهایت اینکه، انسان در محیط زندگی تنگ و محدودی که دارد جز به مقدار بسیار ناچیزی از اسباب و علل حوادث به چیزی احاطه پیدا نمی‌کند، این معلومات محدود وی با مجهولات نامحدودی که دارد به هیچ وجه قابل مقایسه نیست (طباطبایی، ۱۳۵۴، ص ۱۹) اما همین شناخت محدود سرمنشأ تغییراتی است که انسان در جهان پیرامون ایجاد می‌کند؛ حال چه سودآور باشد و چه زیان‌بار.

جهان از دیدگاه علامه طباطبایی

به زعم علامه، آفرینش جهان از جانب پروردگار هدفمند بوده است و به طور کلی حرکت‌های جزئی و تکاملیۀ عالم نظیر حرکت تکاملی جنین است که همگی غایتی خاص دارند. غایت و غرض خداوند از آفرینش جهان ناقص، جهان کامل‌تر است. زیرا غرض از آفرینش موجود ناقص، همان کمالی است که از راه حرکت، عاید آن می‌شود، پس غایت خلقت این جهان آن است که نعمت دهد و به کمال و سعادت ابدی برساند. بنابراین، دائماً خلقت عالم، از مرحله‌ای به مرحله‌ای و از هدفی به هدف شریف‌تری پیش می‌رود، تا آنکه به هدفی برسد که هدفی بالاتر از آن نیست، و آن بازگشت به سوی خدای سبحان است (ربیعی به نقل از طباطبایی، ۱۳۶۳، ص ۱۳۴). جهان آفرینش دارای عوالم و مراتب مختلف می‌باشد که پایین‌ترین مرتبه آن، عالم مادی است. پس از عالم ماده، عوالم مثال و عقل وجود دارند که عالم عقل نزدیک‌ترین مرتبه به ذات حق می‌باشد. هر یک

از این عوالم دارای مشخصات و قوانین خاصی است (طباطبایی، ۱۳۶۶، ص ۳۹) که انسان در طی طریق حق باید این قوانین را شناخته و بر طبق آن عمل نماید. از جمله این عوالم جهان مادی است که مانند جهان مدنی دایرمدار قانون می‌باشد با این تفاوت که قوانین آن وضعی نبوده بلکه تکوینی است و در کل هستی جریان دارد. برخی از این قوانین که موجد تکوینی آن‌ها خداوند است عبارت‌اند از:

۱- حرکت عمومی: از جمله قوانینی که استثناپذیر نمی‌باشد، حرکت عمومی جهان است. تمامی انواع موجودات و نظامی که در آن حکم‌فرماست، و خلاصه جهانی که ما آن را جهان ماده می‌نامیم، در تحت یک حرکت در گردش است. و این حرکت برای هر نوع از انواع موجودات، بقا و وجود ممتدی را که ابتدایش وجود ناقص و انتهایش وجود کامل است، ترسیم نموده است. بین اجزاء این امتداد در وجود که نامش بقا است ارتباطی وجودی و حقیقی برقرار است که جزء سابق را به جزء لاحق رسانیده، یدین وسیله آن نوع را، از این منزل به آن منزل سیر می‌دهد. و این موجود از همان ابتدا وجودش جز برای رسیدن به آخرین مرحله از کمالی که رسیدن به آن برایش ممکن است، در تحت این حرکت قرار نگرفته (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۵۵).

۲- علت و معلول: تمامی این حرکات و تغییر و تحول‌ها تحت تأثیر قانون عمومی دیگری به نام علت و معلول قرار دارد. اساساً هیچ حادثه‌ای در عالم کون رخ نمی‌دهد مگر اینکه حدوث آن مربوط به عللی از سلسله علل است، و تخلف آن حادثه از آن علت محال است (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۳). می‌توان گفت قانون علیت که در روابط میان ابعاد هستی (خدا، انسان، جهان) بدان اشاره شد، از جمله مهم‌ترین و عمومی‌ترین قوانین حاکم بر جهان است.

۳- علل و اسباب: یکی از قوانین فرعی علت و معلول این است که در جهان جز معدودی از افراد نخبه و برجسته آن به سعادت مطلوبه خود نمی‌رسند. این مطلب اختصاص به جنس بشر ندارد، بلکه جمیع موجوداتی که از مواد موجوده در این نشاء تکوین یافته‌اند محکوم به این حکم هستند. البته خدای تعالی انسان و موجودات را برای اضمحلال نیافریده، بلکه آفریده تا همه افراد آن کامل و همه راهروان به سوی سعادت دنیا و آخرت باشند. چیزی که هست از آنجاکه موجودات به وجود نمی‌آیند مگر از ترکیب مادی خاص، لذا در چنین شرایطی قهراً بعضی از افراد قبل از رسیدن به کمال خود از بین می‌روند (ربیعی به نقل از طباطبایی، ۱۳۶۳، صص ۵۹-۶۱).

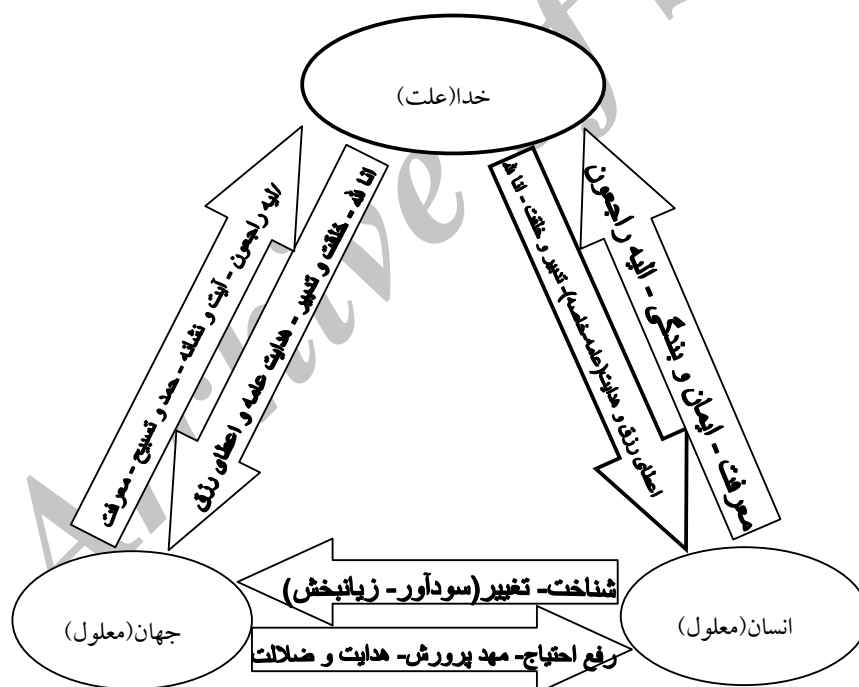
۴- ارتباط: عالم خلقت باهمه وسعتی که در آن است، تمامی اجزایش به یکدیگر مربوط‌اند و مانند زنجیر اولش بسته و مربوط به آخرش می‌باشد. لذا از دیگر قوانین آن این است که ایجاد جزئی از عالم مستلزم وضع همه آن است، و اصلاح جزئی از اجزاء آن، به

اصلاح همه آن است. همچنین حوادثی که پدید می‌آیند مانند حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته‌اند، هر فرضی که در باره یک حادثه بکنیم در اوضاع حوادث مقارن آن اثر می‌گذارد، و حتی در قدیم‌ترین حوادث مفروض جهان مؤثر است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۱۵۸). در نهایت این نظام، عمومی و دائم، و تحت قانونی ثابت است و حتی قانون نسبیت عمومی هم که قوانین حرکت عمومی در عالم جسمانی را محکوم به دگرگونی می‌داند، نمی‌تواند از اعتراف به اینکه خودش هم محکوم قانون دیگری است، خودداری کند. لیکن همه این قوانین با اینکه کلی و ضروری‌اند مع ذلک دست‌بند دست خدای تعالی نیست، زیرا ضرورت آن‌ها از خودشان و به اقتضای ذاتشان نیست. بلکه این ضرورت و لزوم را خداوند به آن‌ها داده است (همان، ج ۳۶۵، ص ۶).

رابطه جهان آفرینش با دیگر ابعاد هستی (خدا-انسان)

جهان مادی از نظر وجودی مسبوق به عوالم دیگری است که ارتباطش با آن عوالم به نحو علیت و معلولیت بوده تا اینکه سلسله موجودات به حق اول و خداوند سبحان منتهی گردد. قرآن در عین اینکه حوادث مادی را به علل مادی نسبت می‌دهد به خدا هم منسوب می‌دارد و بیان می‌کند که اسباب وجودی، سببیت خود را از خود ندارند، و مستقل در تأثیر نیستند، بلکه مؤثر حقیقی و به تمام معنای کلمه کسی جز خدای تعالی نیست و هر چیزی مملوک محض برای خداست (همان، ج ۱، ص ۱۲۳). پس جهان هستی و تمامی اجزاء آن، چه از نظر رابطه علت و معلول، چه از نظر محدوده تصرفات، و چه از نظر مالکیت عین ربط و احتیاج به پروردگار عالم می‌باشند و حرکت تکاملی کل عالم به سمت خداوند است. آری این عالم فی نفسه جز محض حاجت و صرف فقر به خدای تعالی چیز دیگری نیست، در ذات و صفات و احوالش و با تمام وجودش محتاج خداست، و احتیاج بهترین کاشف از وجود محتاج الیه است. با این حال هیچ موجودی پس از پدید آمدنش نیز از پدیدآورنده خود بی‌نیاز نیست و هر لحظه وجودش را از خدای تعالی اخذ می‌کند، و تا وقتی باقی است که از ناحیه او به وی اجازه وجود بشود (همان، ج ۷، ص ۴۱۴). لذا یک‌یک موجودات، آیه و دلیل بر وجود خدا، و آنچه در آسمان‌ها و زمین است آیاتی است برای صاحبان عقل (همان، ج ۱، ص ۲۱۶). خداوند هم درباره عموم موجودات فرموده: «بازگشت بسوی او است» (شوری/۱۵) و نیز فرموده: «آگاه باش که همه امور به سوی او برمی‌گردد» (شوری/۵۳) و آیاتی دیگر که به وضوح دلالت دارند بر اینکه تمامی موجودات راهی برای خود دارند، و همه راه‌هایشان به سوی او منتهی می‌شود. این شاکله اصلی رابطه موجودات عالم با پروردگار جهانیان است که با نمادهایی همچون حمد و تسبیح و معرفت نمایانگر می‌شود. چراکه ثنا و حمد عبارت از این است که موجود با وجود خودش کمال موجود دیگری را نشان دهد، البته موجود دیگری که همان علت اوست، و چون تمامی

کمال‌ها از تمامی موجودات به خدای تعالی منتهی می‌شود، پس حقیقت هر ثناء و حمدی هم به او منتهی می‌گردد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۹). معرفت خدا هم برای هر موجودی که دارای درک است هر چند درکش ناچیز باشد وجود دارد و منحصر به آدمیان نیست، همان گونه که حیوانات و نباتات به حسب مرتبه وجودی خود نسبت به پروردگار معرفت دارند (همان، ج ۸، ص ۸۶). جهان در بعدی دیگر، گهواره تکامل انسان است و همه امکانات آن برای انسان آفریده شده است تا از این طریق بستر مناسبی برای پرورش اشرف مخلوقات عالم باشد (همان، ج ۱، ص ۱۷۷). حتی فرشتگان و شیاطین نیز در خدمت انسان هستند و زمینه هدایت و ضلالت او را فراهم می‌کنند (همان، ج ۷، ص ۱۸۷ و ج ۸، ص ۵۲). می‌توان روابط ابعاد سه‌گانه هستی را در شکل زیر نشان داد. همان گونه که این شکل نشان می‌دهد جایگاه خالق جهان و نوع رابطه و تأثیر او بر مخلوقات در هندسه هستی از اهمیت و گستره ویژه‌ای برخوردار است و در نهایت بازگشت همه امور به اوست.



شکل شماره ۱- روابط ابعاد هستی با یکدیگر (منبع: مؤلف)

آثار و نتایج تربیتی هستی‌شناسی علامه طباطبایی

اولین مطلبی که در رابطه با مباحث تربیتی باید بدان توجه نمود؛ تعریف تعلیم و تربیت از دیدگاه علامه طباطبایی می‌باشد. البته علامه در این خصوص تعریف خاص و مجزایی ارائه نداده است، اما با توجه به نظرات ایشان در میزان می‌توان تعلیم و تربیت را چنین تعریف کرد: «تعلیم و تربیت هدایتی است تدریجی که از طریق محدود نمودن قسمتی از آزادی‌های متریبان و با هدف اصلاح و توحیدی شدن آن‌ها، توسط مربی صالح و شایسته صورت می‌گیرد»^۱. با توجه به آنچه تاکنون در بحث هستی‌شناسی مطرح گردید، در ادامه می‌توان به آثار و نتایج زیر در خصوص اهداف، برنامه درسی و روش‌های تعلیم و تربیت اشاره نمود.

اهداف تعلیم و تربیت

انسان در فعالیت‌های فردی و اجتماعی خود از داشتن هدف و غایت‌گریز ندارد (طباطبایی، ۱۳۶۱، ص ۸). داشتن هدف به این معنی است که فعل به‌گونه‌ای باشد که انجام آن مشتمل بر خیر بوده باشد و همان محرک فاعل است در انجام یک فعل و همان باعث می‌شود که فاعل فعل را متقن و بی‌عیب انجام دهد، و در نتیجه فاعل در فعلش حکیم باشد، چون اگر هدف نبود فعل لغو و بی‌اثر می‌شد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۵، ص ۵۸). مهم‌ترین هدفی که انسان باید در زندگی خود دنبال کند توحید است. توحید به معنی بازگشت به سوی خدا و یکی شدن و محو در ذات اوست. این هدف نه تنها هدف نهایی تربیت انسان، بلکه هدف نهایی سیر کل جهان است و ماهیت «به سوی اوایی» نظام خلقت را نشان می‌دهد. اهمیت هدف توحیدی شدن بدان حد است که اسلام اساس تعلیم و تربیت خود را بر پایه آن (توحید) بنا نهاده (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۶۰) و هیچ غایتی را برای حیات انسان، جز توحید خدای سبحان در مرحله اعتقاد و عمل قرار نداده است. توحید و یکی شدن، خود مراتب و مراحل دارد که همه آن‌ها در تربیت انسان مد نظر می‌باشد. حال هر کس به حسب ظرفیت وجودی خویش در این راه قدم برمی‌دارد. گام اول در این راه معرفت پروردگار است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۳۴۷) که زمینه و زیربنای گام بعدی یعنی ایمان به خدا در مرحله اعتقاد و عمل را فراهم می‌سازد. زمانی که این گام‌ها با موفقیت طی شود زمینه برای سلوک طریقی به سوی حق فراهم می‌گردد. سلوک طریقی به سوی خداوند و یکی شدن با ذات حق، حد اعلای هدف توحیدی است. رسیدن به این هدف از طریق طی نمودن مراحل قبل به نحو مطلوب صورت می‌گیرد. یعنی معرفت کامل و اعتقاد یقینی و عمل توحیدی، انسان را به حق می‌رساند. هدف توحیدی که مراحل و مراتب آن ذکر شد خود از طریق اهداف دیگری تحقق می‌یابد که می‌توان عمده‌ترین و مهم‌ترین آن‌ها را

اعتدال‌گرایی و همه‌جانبه‌گرایی دانست. به عبارتی، اگر توحیدی شدن را هدف غایی تعلیم و تربیت بدانیم، دو هدف عمده واسطه‌ای که در تحقق این هدف اساسی می‌باشند، همانا عبارت‌اند از اعتدال در همه امور و توجه به همه جوانب تربیتی.

داشتن اعتدال به معنی مواظبت بر حد وسط در امور است. رعایت حد وسط در هر امری و پرهیز از افراط و تفریط به معنای این نیست که برای همه امور ارزشی مساوی قائل شویم؛ بلکه اعتدال در هر یک از قوا و ابعاد وجودی به یک معنای خاص مصداق خواهد یافت. به زعم علامه، توازن به معنی اهمیت یکسان قائل شدن برای قوای مختلف نیست، بلکه توجه به پرورش بُعد عقلی انسان به عنوان عالی‌ترین جنبه وجودی او مد نظر می‌باشد؛ چراکه تنها عقل است که آدمی را به سوی تصدیق‌های کلی رهنمون می‌سازد و عقل آدمی است که از خطا به دور است» (همان، ج ۱، ص ۷۶). همچنین رعایت اعتدال در میان ابعاد جسم و روح انسان و قوای انسانی او مد نظر تربیت می‌باشد. منظور از همه‌جانبه‌گرایی هم، توجه به همه نیازها و ابعاد وجودی انسان است. همان‌گونه که ذکر شد جسم و روح، قوای وجودی و مادیت و معنویت از نیازها و ابعادی است که باید به پرورش و تربیت همگی آن‌ها توجه نمود. علاوه بر این، باید به تربیت انسان در جهت نیازهای دیگر او، از جمله معارف حقیقی و اخلاق فاضله و اعمال نیک توجه داشت، و معلوم است که صلاح عالم انسانی هم در همین سه جزء است: عقائد حقه، اخلاق فاضله و اعمال نیک (همان، ج ۲، ص ۲۲۵). اهدافی که در این بخش بدان‌ها اشاره شد تنها بخشی از اهداف غایی و واسطه‌ای تعلیم و تربیت می‌باشند. علامه خود از دیگر اهداف تربیتی از جمله رسیدن به سعادت و کمال برای انسان صحبت می‌نماید؛ اما با توجه به محتوای کلی مقاله و لزوم پرهیز از اطاله کلام از پرداختن به آن‌ها صرف نظر شده است.

برنامه درسی

یکی دیگر از مبانی تربیت انسان بحث علم‌آموزی است. اهمیت این مبنای تربیتی برای این است که اساساً عمل در همه شئون دایرمدار علم است، هر زمان که علم قوی باشد عمل قوت می‌گیرد. و هر زمان علم ضعیف باشد عمل هم ضعیف می‌گردد. هر زمان که علم یک علم صالحی باشد، عمل هم صالح می‌شود، و هر زمان که علم فاسد باشد عمل هم فاسد می‌گردد (همان، ج ۵۷۷، ص ۳). پس گام اول در هر عملی، علم به آن عمل است. محتوای علمی خود نیازمند رعایت خصایصی است که می‌توان از کلام علامه بدان دست یافت. ۱- حقیقت‌گویی: به این معنا که محتوای برنامه درسی باید مشتمل و یا منطبق با حقیقت باشد (همان، ج ۴۶۴، ص ۱۱). ۲- سودمندی: محتوای برنامه درسی باید شامل همه علوم مورد نیاز انسان با رعایت الویت آن در انتفاع باشد. به زعم علامه، علمی که انسان را سرگرم خود ساخته، از ساختن حق و حقیقت باز دارد، در

قاموس قرآن مجید با جهل مرادف است (طباطبایی، ۱۳۶۱، ص ۱۰۷). ۳- لذت‌بخشی: این اصل از جمله اصولی است که سبب می‌شود یادگیری همراه با لذت و به دور از خستگی صورت پذیرد. لذت‌بخشی محتوا در جذب و اشتیاق فراگیران نسبت به یادگیری تأثیر بسزایی دارد. از منظر علامه، جهان سرشار از لذت‌های مادی و معنوی است و خداوند به وسیله لذایذ آدمی را تسخیر کرده است. اگر این لذایذ نبود بشر در صدد انجام هیچ عملی بر نمی‌آمد و در نتیجه آن نتایجی را که خداوند از خلقت انسان در نظر داشته حاصل نمی‌شد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۴۳۶، ص ۷). ۴- جامعیت نسبی: این اصل که به تبعیت از هدف همه‌جانبه‌گرایی در محتوا اعمال می‌شود، به این معنی است که محتوای برنامه باید به جنبه‌های مختلف جسمی، عقلی، روانی-روحی و توازن نسبی میان جنبه‌های مذکور اهمیت دهد. البته توازن نسبی به این معناست که اهمیت اساسی به جنبه‌های روحی و علوم دینی و اخروی داده می‌شود، اما این مانع از توجه به جنبه‌های جسمی و علوم دنیوی نمی‌گردد (التومی الشیبانی، ۱۳۹۴ ق). ۵- ارائه تدریجی: محتوای درسی باید در واحدهای مشخص و به تدریج (برحسب نیاز و ظرفیت فراگیران) ارائه شود. رعایت این اصل در ارائه محتوا به این خاطر است که درک مطالب برای فراگیران به صورت ساده‌تر صورت پذیرد. علامه اعتقاد دارد این بدان جهت است که آیات و دستورات قرآن به تدریج نازل شده تا زمینه را برای امکان قبول دین و جایگیر شدن آن در دل‌ها فراهم سازد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۲۵۳، ص ۴).

روش‌های تعلیم و تربیت

روش قرآن در تعلیم و تربیت مردم بر توحید خالص و کامل استوار است. توحیدی که تنها در اسلام است و اسلام آن را مطرح می‌کند (همان، ج ۱، ص ۳۶۰). باید گفت که در مورد روش‌هایی که قابلیت استفاده در محیط‌های آموزشی را دارند می‌توان از گستره وسیعی از روش‌ها صحبت نمود، اما آنچه در زمینه مباحث هستی‌شناسی و اهداف آن از الویت و اهمیت برخوردار است، شامل سه روش کلی فردی-اخلاقی، علمی و اجتماعی می‌باشد. روش‌های فردی و اخلاقی‌ای که در تربیت اخلاقی افراد مد نظر هستند شامل سه رویکرد کلی خوف، رجا و حبّ می‌باشند. علامه بیان می‌کند که خدای تعالی به یکی از سه وجه عبادت می‌شود: ۱- خوف ۲- رجاء ۳- حبّ. البته طبع مردم در اختیار یکی از این سه راه مختلف است؛ بعضی از مردم (که اتفاقاً اکثریت را هم تشکیل می‌دهند) مسئله ترس از عذاب بر دل‌هایشان چیره گشته و از انحراف و عصیان و گناه بازشان می‌دارد، این‌ها هر چه بیشتر به تهدید و وعیدهای الهی برمی‌خورند بیشتر می‌ترسند و در نتیجه به عبادت می‌پردازند. و بعضی دیگر حس طمع و امیدشان غلبه دارد، اینان هر چه بیشتر به وعده‌های الهی و ثواب‌ها و درجاتی

که خداوند نوید داده برمی‌خورند امیدشان بیشتر شده، به خاطر رسیدن به نعمت‌ها و کرامت‌ها و حسن عاقبتی که خداوند به مردم با ایمان و عمل صالح وعده داده بیشتر به تقوا و اعمال صالح می‌پردازند تا شاید بدین وسیله به مغفرت و بهشت خدایی نائل آیند (همان، ج ۱۱، ص ۲۱۵). برخی دیگر هم تنها به خاطر عشق و محبت به خالق خود دست به عمل می‌زنند. با توجه به مطالب فوق می‌توان نتیجه گرفت که اصل اولیه در تربیت رویکرد رجا یا تشویق است. در مرتبه دوم و در صورت اثر نکردن تشویق، اصل دیگری جایگزین شده که همان خوف یا تنبیه می‌باشد و اکثریت مردم از این طریق تربیت می‌شوند. دو روش رجا (به عنوان اصل اولیه) و خوف (به عنوان اصل اکثریتی) هدف اعلائی تربیت نمی‌باشند، بلکه آنچه در تربیت در بعد اهداف و هم به عنوان روش اهمی مورد نظر است همان حبّ و محبت می‌باشد. رسیدن به محبت هم در بعد اهداف و هم در بعد معرفت (محتوا) و هم در کاربرد روش‌ها، بالاترین مرتبه‌ای است که در تعلیم و تربیت باید بدان دست یافت.

در کنار روش‌های فردی و اخلاقی، روش‌های تربیتی دیگری نیز وجود دارد که می‌توان از آن‌ها به منظور تدریس در کلاس درس هم استفاده نمود؛ از جمله این روش‌ها می‌توان به روش‌های عقلی، قیاسی، تکلیف و امتحان اشاره نمود.

روش عقلی: در بحث عقلانیت، نگاه به انسان به عنوان تنها موجودی بود که در سایه تفکر، تعقل و اراده قادر است به مقام خلیفه الهی بر روی زمین برسد. به همین دلیل اسلام مبنای تربیتی خود را بر اساس «تعقل» نه بر اساس درک عواطف بنا نهاده است و در تبلیغات خود به یک سلسله عقاید پاک شایسته و قوانین عملی توجه داده است که انسان فطری در اثر داشتن نیروی «تعقل» با قید مخلوط نشدن به خرافات است که می‌تواند دچار دگرگونی شود (طباطبایی، ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۱۰۲). آنچه در زمینه کاربرد شیوه عقلی برای علامه طباطبایی حائز اهمیت است؛ وجود تفاوت دو جنس زن و مرد در این زمینه می‌باشد. اختصاص زنان به داشتن عواطف رقیقه، و یا زیادتر بودن آن در زنان باعث تأخرشان در امور است که محتاج به نیروی تعقل است، نه تقدم آنان، و بر عکس مردان که از جهت عواطف روحی و رقیق عقب‌تر از زنان، و از حیث نیروی تعقل قوی‌تر از ایشان‌اند، چون تجربه نشان داده که هر کس در صفتی از صفات روحی قوی‌تر از دیگران است، تربیتش در کار مناسب با آن صفت نتیجه‌بخش‌تر خواهد بود، و لازمه این تجربه این است که تربیت کردن مردان برای مشاغلی امثال حکومت نتیجه‌بخش‌تر باشد از اینکه زنان برای این مشاغل تربیت شوند، و نیز تربیت کردن زنان برای مشاغلی مناسب با عواطف رقیقه از قبیل بعضی از شعب علم طب، و یا تربیت کودکان نتیجه‌بخش‌تر است. در غیر این دو صنف شغل معین، مشاغلی که نه نیروی تعقل بیشتر می‌خواهد و نه عواطف رقیق‌تر، تفاوتی بین مردان و زنان نیست (طباطبایی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۳۱).

روش قیاسی: از دیگر روش‌های کاربردی در تدریس، شیوه قیاسی (التومی الشیبانی، ۱۳۹۴ ق)

است که الهام گرفته از نظم موجود در مباحث خداشناسی می‌باشد. در روش قیاسی، حرکت تدریس از کلی به سوی جزئی است. یعنی قوانین و اصولی که دیگران آن‌ها را کشف کرده‌اند و نیز اصول اولی و بدیهی که برای انسان معلوم است، مبنای حرکت فکری قرار می‌گیرد و پدیده‌های جزئی و مجهول با آن قوانین مورد تعبیر و تفسیر منطقی قرار می‌گیرند (نعلبندی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۴).

روش تکلیف: یکی از روش‌هایی که می‌تواند به عنوان ابزار امتحان مورد استفاده قرار گیرد؛ تکلیف است. علامه به این نکته در افعال خداوند اشاره کرده است؛ چراکه خدای سبحان برای بندگان خود وظایف و تکالیفی تعیین نمی‌کند مگر اینکه در آن مصلحتی باشد که دنیا و آخرت آنان را اصلاح نماید (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۱۷۳). پس در ارائه تکالیف به فراگیران هم باید غرض و سودی وجود داشته باشد.

امتحان: از جمله رایج‌ترین روش‌هایی که در محیط‌های آموزشی مورد استفاده قرار می‌گیرد و اغلب معلمان از نقش تربیتی آن غافل می‌باشند، شیوه امتحان است. این شیوه در امر تدریس اغلب به عنوان گام نهایی و یا حتی هدف، در نظر گرفته می‌شود و القای چنین مفهومی به فراگیران منجر می‌شود که روش امتحان، اثر تربیتی مناسب را نبخشد. از نظر علامه امتحان هیچ وقت غرض اصلی نمی‌باشد (همان، ج ۱۰، ص ۲۲۶) و اثر امتحان این است که صفات باطنی انسان را از قبیل اطاعت و عفت و علم و نیز صفات متقابل آن‌ها را ظاهر سازد. و به همین جهت امتحان، جز با برنامه‌ای عملی صورت نمی‌گیرد، عمل است که صفات درونی انسان را ظاهر می‌سازد، نه گفتار (همان، ج ۱، ص ۴۰۶). دنیا هم که جنبه مقدمه و امتحان را برای حیات حقیقی و آخرتی انسان دارد، شامل همین اثرات می‌باشد.

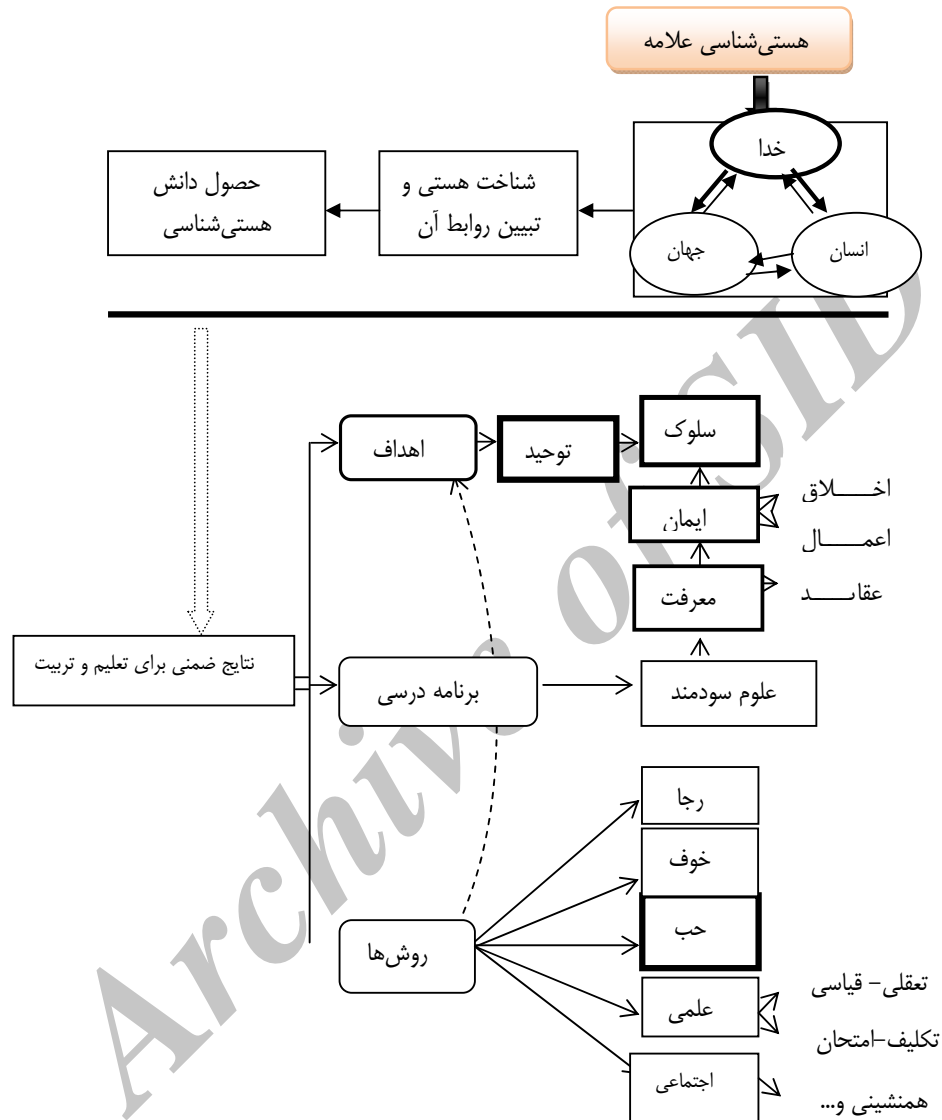
قسمت دیگری از روش‌های تعلیم و تربیت مربوط است به روندهای اجتماعی محیط آموزشی. در مبانی تربیتی علامه طباطبایی، اجتماع از اهمیت و جایگاه بالایی برخوردار است و ماهیت آن مستقل از ماهیت تک‌تک افراد عضو آن می‌باشد. علامه بیان می‌کند که هیچ شکی نیست در اینکه اسلام تنها دینی است که بنیان خود را بر اجتماع نهاده و این معنا را به صراحت اعلام کرده و در هیچ شأنی از شئون بشری مسئله اجتماع را مهم‌نگذاشته و معلوم است که کل جامعه هیچوقت بی‌نیاز از هدف مشترک نیست، و آن هدف مشترک عبارت است از سعادت حقیقی، (نه خیالی) و رسیدن به قرب و منزلت نزد خدا (همان، ج ۴، ص ۱۴۸). علت شدت اهتمام و توجه به جامعه هم روشن است، برای اینکه وقتی تربیت و رشد اخلاق و غرائز در انسان که ریشه و مبدأ تشکیل اجتماع است مؤثر واقع می‌شود که جو جامعه با آن تربیت معارضه نکند و گرنه از آنجایی که قدرت نیروی جامعه، فرد را در خود مستهلک می‌کند، اگر اخلاق و غرائز جامعه با این تربیت ضدیت کند یا تربیت اصلاً مؤثر واقع نمی‌شود و یا آن قدر ناچیز است که قابل قیاس و اندازه‌گیری نیست (طباطبایی، بی‌تا، ص ۱۴). به همین خاطر باید به روش‌های تربیت اجتماعی توجه خاص نمود. علامه به برخی از

مهم‌ترین این روش‌ها از جمله امر به معروف و نهی از منکر، مشورت، همکاری‌های گروهی و همنشینی اشاره دارد. در این قسمت روش همنشینی توضیح داده شده است. به دیگر روش‌ها در متون تربیت اسلامی اشاره شده است.

همنشینی: این روش اشاره به اهمیت محیط اجتماعی فرد در جریان تربیت دارد. از نظر علامه تفرقه و جدایی بدن‌ها از یکدیگر، مقدمه جدایی عقاید است، چون وقتی یک قوم به هم نزدیک و مجتمع و مربوط باشند، عقایدشان به یکدیگر متصل و در آخر از راه تماس و تأثیر متقابل متحد می‌شود. و اختلاف عقیدتی در بینشان رخنه نمی‌کند. بر عکس وقتی افراد از یکدیگر جدا و بریده باشند، همین اختلاف و جدایی بدن‌ها باعث اختلاف مشرب‌ها و مسلک‌ها می‌شود و به تدریج هر چند نفری دارای افکار و آرائی مستقل و جدای از افکار و آراء دیگران می‌شوند. و همان طور که این بروز اختلاف ضروری است، برطرف شدن آن هم به وسیله اجتماع ضروری است. و اجتماع بدن‌ها با یکدیگر به خوبی می‌تواند این اختلاف را برطرف سازد. پس رفع اختلاف امری است ممکن و مقدور- البته مقدور به واسطه- و اگر جامعه مستقیماً نتواند اختلاف را برطرف سازد، با یک واسطه می‌تواند. و آن هم این است که بدن‌ها را به هم متصل و مرتبط سازد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۵۸۰). پس در امر تربیت انسان‌ها می‌توان از محیط به نحو مطلوب استفاده کرد و نکته اساسی در این زمینه، تماس رو در رو و همنشینی افراد می‌باشد. به عنوان مثال، در محیط آموزشی، اگر گروه یا افرادی چه از نظر علمی و چه از نظر اخلاقی در سطح ضعیفی قرار دارند، می‌توان آن‌ها را در کنار گروه‌ها و افراد قوی قرار داد تا تعاملات بین‌کلاسی باعث تقویت بعد علمی و اخلاقی آن‌ها گردد. البته توجه به مناسبات دوستی را نباید در این زمینه نادیده گرفت.

نتیجه‌گیری

آثار و نتایج حاصل از هستی‌شناسی علامه طباطبایی را می‌توان در غالب نمودار زیر نشان داد.



شکل شماره ۲: هستی‌شناسی و آثار و نتایج تربیتی آن (منبع: مؤلف)

این شکل نشان می‌دهد که در هستی‌شناسی، رکن و هدف اصلی همانا شناخت و رسیدن به خداوند است. شناخت هستی به این نحو و راهیابی به نوع روابط بین اجزاء آن، زمینه‌ای

است برای دستیابی به دانش هستی‌شناسی که بخشی از زیربنای فلسفی تعلیم و تربیت را تشکیل می‌دهد. این زیربنای فلسفی دارای نتایج ضمنی برای همه عناصر تعلیم و تربیت است که در این بخش به اهداف، برنامه درسی و روش‌ها اشاره شده است. برنامه درسی و روش‌های مورد استفاده در جریان تربیت ابزاری برای دستیابی به اهداف می‌باشند. برنامه درسی خود می‌تواند از طریق روش‌های متناسب محتوی برنامه به فراگیران القا شود. پس اهداف رکن اصلی مؤلفه‌های سه گانه مذکور در تعلیم و تربیت بوده که از طریق دو مؤلفه دیگر تأمین می‌شوند. اصلی‌ترین، برترین و کلی‌ترین هدف تعلیم و تربیت «توحید» در معرفت، عمل و سلوک است که از راه‌های مختلف می‌توان بدان دست یافت. برخی راه‌ها بسیار نزدیک و برخی طولانی مدت هستند. برخی راه‌ها نسبت به دیگر طریق، شرافت و ارزش ذاتی دارند و خود در مرحله‌ای هدف و اصل می‌باشند. محبت و سلوک حبی در طریق وصل به پروردگار، یگانه راهی است که تربیت دینی بدان عنایت تام دارد. رسیدن به این مرحله از تربیت خود نیازمند معرفت الهی و سلوک برخاسته از ایمان عملی است که از طریق برنامه درسی سودمند و روش‌های مناسب تأمین می‌شود.

پی‌نوشت

۱- در این رابطه می‌توان به منابع زیر مراجعه نمود: (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۵۳۹ و ج ۲، ص ۵۴۶ و ۲۲۶ و ج ۳، ص ۱۳۱ و ۴۱۶ و ج ۶، ص ۵۱۲ و ج ۱۰، ص ۴۵۹ و ج ۱۹، ص ۴۴۷).

منابع

- ربیعی، شمس‌الدین. (۱۳۶۳). *خلقت و خلافت آدم در المیزان، برگرفته از سخنان علامه طباطبایی در تفسیر المیزان*، ج ۲، تهران: نور فاطمه.
- طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۸۶). *تفسیر المیزان*، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، ج ۲۰، ص ۲۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- _____ (۱۳۴۸). *تسبیح در اسلام*، قم: دارالتبلیغ اسلامی.
- _____ (۱۳۵۴). *بررسی‌های اسلامی*، تنظیم هادی خسرو شاهی، ج ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- _____ (۱۳۶۱). *اندیشه‌های بنیادین اسلام*، گردآوری توسط کمیته اسلامی کردن دانشگاه‌ها، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ (۱۳۶۶). *رساله الولایه*، ترجمه همایون همتی، تهران: امیر کبیر.
- _____ (بی تا). *روابط اجتماعی در اسلام*، تهران: آزادی.

_____ . (بی تا). **خلاصه تعالیم اسلام**، ج ۳، قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه.

مطهری، مرتضی. (۱۳۸۵). **اصول فلسفه و روش رئالیسم**، مقدمه و باورقی به قلم استاد مطهری، ج ۵، چ ۱۰، تهران: صدرا.

ندایی، هاشم. (۱۳۷۳). «بررسی فلسفه ایده‌آلیسم (برکلی، باتلر) و رئالیسم در فلسفه اسلامی (علامه طباطبایی، استاد مطهری) و رابطه این دو مکتب با مسائل تربیتی»، **پایان نامه دکتری فلسفه تعلیم و تربیت**، دانشگاه تربیت معلم، دانشکده علوم تربیتی.

نعلبندی، منوچهر. (۱۳۷۶). «مقایسه دیدگاه‌های تربیتی امام خمینی و مرحوم علامه طباطبایی»، **پایان نامه کارشناسی ارشد گروه فلسفه**، دانشگاه تربیت مدرس.

نقدی عشرت آباد، اصغر. (۱۳۷۲). «تعلیم و تربیت از دیدگاه علامه طباطبایی (ره)»، **پایان نامه کارشناسی ارشد گروه فلسفه**، دانشگاه تربیت مدرس.

التومی الشیبانی، محمد عمر. (۱۳۹۴ ق). **فلسفه التربیه الاسلامیه**، لیبی، طرابلس، المنشأ العامه للنشر و لتوزیع و الاعلان.

Archive of SID